

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

امید بهرنگ

۱۰/۰۹/۱۰

مشکل ها؛ راه های حل!

پاسخی به نقد شباهنگ راد

اخیرا رفیق شباهنگ راد نقدی در دو بخش بر بیانیه «کمونیسم بر سر دوراهی: پژمردگی یا شکوفائی» از حزب کمونیست ایران (م ل م) نگاشته است. (۱) در فضائی که راحت طلبی فکری و رخوت تئوریک سرپای جنبش کمونیستی ایران را فراگرفته باید از این برخورد انتقادی استقبال کرد. امیدوارم که در پروسه یک جدل رفیقانه بر موقعیت خطیری که جنبش کمونیستی قرار گرفته و مشکلات و راه های حل پیش روی آن پرتو افکنده شود. نکات اصلی انتقادی و راه های حل که در دو نوشته فوق طرح شده از این قرارند:

- ۱ – «درد اصلی جنبش کمونیستی بی عملی است.»
- ۲ – «بدون وارد شدن به عرصه عملی مبارزه نمی توان پروسه نقد را به انجام رساند و بر درستی و نادرستی سیاستها و کارها پی برد.»
- ۳ – «نقد بدون شرکت عملی در مبارزه طبقاتی به نقدی بی روح و مرده بدل خواهد شد.»
- ۴ – «بحث سنتز نوین تیره است.»، «این بحثها غیر عملی و روشنفکری است.»
- ۵ – «چگونه می توان مدعی حزب بود و از قالب بندی تئوریک جدید صحبت کرد.»
- ۶ – «تنها راه نقد صحیح نفی تشکیلات به فرم کنونی است. ... نقد ثمر بخش سازنده، پویا و بالنده ... مستلزم سوزاندن لباس بی شکل و شمایل، دفن تابوها و بیرق های "سازمانی – حزبی" بدون محتواست.» (۲)

پیش از آغاز بحث نیاز به توضیح چند نکته است.

بخش نخست نقد مستقیماً بیانیه «کمونیسم بر سر دوراهی...» را مورد خطاب قرار داده، بخش دوم نقد شباهنگ راد عمدتاً مربوط به نظرات (یا کامنت هائی) است که در ذیل بخش اول نقد وی در سایتهای اینترنتی درج شده است. متأسفانه این بخش نقد ایشان بسیار عکس‌العملی بوده و کمکی به کشف حقایق نمی‌کند بویژه اینکه وی این کامنتها را به حساب نظرات حزب ما گذاشته و بر مبنای آن حکم صادر کرده است. اینکار از جدیت مباحث فی مابین می‌کاهد. برای شناخت از نظرات حزب کمونیست ایران (م ل م) باید به ارگان این حزب (حقیقت) و یا اطلاعیه‌های با امضای این حزب مراجعه کرد. این یک پرنسیب شناخته شده و معمول سیاسی رسانه‌ای برای همه احزاب و سازمانهاست.

برای مثال نویسنده به حزب ما بطور ضمنی وانمود می‌کند که حزب ما به لحاظ نظری تئوری انقلاب قهرآمیز و کسب قدرت سیاسی از طریق جنگ انقلابی را کناری نهاده، یا بی‌عملی را برای کمونیستها توصیه و توجیه می‌کند. اتهامی که از واقعیت برخوردار نیست. (۳)

شباهنگ راد اصرار دارد که: «تا زمانی که پای خود را در جای نادرست گذاشته اید و قصد توضیح جایگاه واقعی خود را نداشته باشید، نتایج روشن است... تا زمانی تصویر صحیح از جایگاه و موقعیت خود به دست نیاید نقد سازنده و پویا میسر نیست.» باید از پرداختن به چنین دلیل‌های سطحی دوری جوئیم. گیریم که چنین باشد، گیریم که عده‌ای معذود (حتی یک فرد) در گوشه‌ای از دنیا، از مشکلی تحلیل و راه‌حلی ارائه داده، آیا این امر مبنای ارزش‌گذاری و پایه‌ای برای صحت یا عدم صحت آن بحث است. اگر منظور موضع و سمت طبقاتی ناقد باشد، این جایگاه (هر چقدر هم مهم باشد) تعیین‌کننده نیست. چون افراد، احزاب و گروه‌های سیاسی می‌توانند موضع و جایگاه پرولتاری داشته باشند اما درک غلط هم داشته باشند. بررسی تحلیل، خط‌مشی، سیاست، افق و برنامه را نمی‌توان به بررسی چه کسانی، چه جایگاهی از چه مکانی تقلیل داد

معیار اصلی این است که آیا محتوی نقد، حقیقت دارد یا خیر. مهم نیست که حقیقت از زبان چه کسی بیرون می‌آید و آن کس یا کسان خود را به چه نامی می‌شناسند، یا از چه جایگاه واقعی یا غیر واقعی برخوردارند! متد شباهنگ راد در برخورد به عقاید و نظرات مختلف فلج‌کننده و به شدت مخرب است. این قید و بند زدن بر حقیقت و متد کشف آن است. کشف حقیقت ربطی به جایگاه و موقعیت کاشف ندارد، یا صحیح است یعنی منطبق بر واقعیات عینی است یا ناصحیح! این یکی از مباحث مهم فلسفی سنتز نوین است که تحت عنوان «حقیقت طبقاتی» مورد نقد قرار گرفته است. یعنی نقد دیدگاه سابقه‌دار در جنبش کمونیستی که برای حقیقت خصلت طبقاتی قائل بوده و معتقد است بورژوازی حقیقت خود را دارد و پرولتاریا حقیقت خود را. در حالی که حقیقت، حقیقت است و دروغ، دروغ، مهم نیست که چه زمانی و چه طبقه‌ای آن را کشف کرده و با چه روش و متدی اینکار را کرده است. (۴) محتوی نقد مهم است نه ناقد!

متد و دیدگاه شباهنگ راد مانع از آن شده که چشم‌هایش بر واقعیات و مسایل اساسی طرح شده در بیانیه حزب ما کشوده شود. او می‌خواهد بر پایه جدول محاسباتی منافع فردی یا گروهی، عمل یا بی‌عملی، داخل یا خارج کشوری به حقیقت دست یابد. این متد نه فقط سترون، بلکه سدی در راه کشف حقیقت است.

آیا مشکل اصلی جنبش کمونیستی بی‌عملی است؟

تأکید بیانیه «کمونیسم بر سر دوراهی...» بر ضرورت دستیابی به سنتز نوینی از علم کمونیسم، موجب برآشفنگی خاطر شباهنگ راد شد. او این امر را نشانه بی‌عملی دانسته و همین مسأله را علت اصلی بحران جنبش کمونیستی

می‌داند. از نظر ما نیاز به تئوریهای جدید، برخاسته از موقعیت عینی و کلی جنبش کمونیستی بین‌المللی است. رئوس مختصات این موقعیت در همین بیانیه مورد تحلیل قرار گرفت. بهتر این بود که منتقد این بیانیه در درجه اول موافقت یا مخالفت خود را با موضوعات مورد تحلیل بیانیه - (در زمینه پایان دوره اول انقلاب‌های پرولتری، نقد گرایش دفاع دگماتیستی از تجربه انقلاب‌های سوسیالیستی گذشته و یا گرایش سوسیال دموکراتیک رجوع به دمکراسی قرن هجده، ضرورت بازبینی نقادانه از تئوری و پراتیک دیکتاتوری پرولتاریا، و اینکه کمونیستها می‌خواهند باقیمانده گذشته باشند یا پیشاهنگ آینده؟) - ابراز می‌داشت تا اختلاف درک از وضعیت کنونی و کلی جنبش کمونیستی روشن‌تر می‌شد.

در دنیای امروز کفایت یک فعال کمونیست ذره‌ای درگیر پراتیک انقلابی و جلب توده‌ها به کمونیسم باشد، تا ضرورت پرداختن به مسأله «شکست کمونیسم» را دریابد. همه نیروهائی که خود را منتسب به جنبش کمونیستی می‌دانند در سطوح مختلف درگیر عمل هستند. سؤال کلیدی این نیست که چه کسی عمل می‌کند و چه کسی نمی‌کند، مسأله این است که چه عملی با چه مضمونی؟ پرسش این است که آن چه پراتیکی است که معضل واقعی و روز «کمونیسم چیست؟» را - پس از تلاطماتی که جنبش کمونیستی در قرن گذشته از سر گذراند - به صحنه نمی‌آورد؟ آیا چنین عملی واقعا ربطی به پراتیک کمونیستی و تبلیغ و ترویج کمونیسم دارد؟ راستی آن چه پراتیکی است که ذره‌ای به اذهان فعالان کمونیست در این زمینه فشار نمی‌آورد و تئوری پیشرفته‌تری را طلب نمی‌کند؟ بگذارید بی‌پرده و با صراحت بحث کنیم فعالیتی که فراتر از تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی نرود یا در مقابل این سؤال مهم که چه نظامی باید جایگزین آن شود، سکوت کند یا صرفا به طرح چند مطالبه دمکراتیک بپردازد، البته نیازی به افق کمونیسم و طبعا پاسخگویی به شکستها، محدودیتها، خطاها و سوالات جدید پیشاروی جنبش کمونیستی ندارد.

کفایت کمی جهانی فکر کنیم. نگاهی به آخرین و پیشرفته‌ترین تجربه انقلابی ابتدای قرن اخیر ببندیم: جنگ خلق در نپال. با خط و بینش رفیق شباهنگ راد مشکل بتوان عقب‌گردی که این جنگ خلق دچارش شد را تجزیه و تحلیل کرد. در نپال کمونیستها بی‌عمل نبودند، «از دشمن تا به دندان مسلح نهراسیدند»، «از خود التزام عملی به آرمانهای رهانبخش نشان دادند»، ارتش خلق تشکیل دادند و کارگران و دهقانان نپالی را بسیج کردند. آیا مشکل شان کمبود پراتیک بود که این انقلاب وسط راه ایستاد و به کسب خرده ریزهائی از نظام سرمایه‌داری راضی شد؟ هدف بیانیه «کمونیسم بر سر دوراهی...» دست و پنجه نرم کردن با چنین معضلات کلانی است. اینکه چه باید کرد تا جنبش کمونیستی به یک جنبش مقاومت بدل نشود. آیا امکان ساختمان جامعه نوین و برقراری دولت نوین دیکتاتوری پرولتاریا در جهان کنونی هست یا خیر؟ همین سؤال بود که ذهن رهبران حزب کمونیست نپال را به خود مشغول کرد. ناتوانی آنان در ارائه درک پیشرفته از دیکتاتوری پرولتاریا با تکیه به تجارب انقلاب سوسیالیستی در چین و شوروی بود که آنها را به سازش کشاند. آنها اول تحت عنوان تئوری دمکراسی قرن بیست و یک بر امکان‌پذیری ایجاد جامعه دمکراتیک نوین و سوسیالیستی خط بطلان کشیدند، سپس به جمهوریخواهی بورژوائی تن دادند. به طور مسلم مشکلات و موانع در سطح چگونگی پیشبرد جنگ خلق در زمینه ستراتیژی سیاسی و نظامی بسیار بودند اما ناروشنی در مورد اصلی‌ترین جنبه اهداف ما - چه دولتی با چه مختصاتی - مانع از حل صحیح مشکلات واقعی و پیچیده شدند.

راه دور نرویم با کنکاشی در متن نقدی که شباهنگ راد نوشته نیز ما با چنین روحیه‌ای روبرو هستیم. اوج روحیه به اصطلاح عملگرایانه او «دفاع از مبارزات کارگری - توده‌ای و پس‌زدن رژیم» است. پس سرنگونی نظام،

کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، ساختمان سوسیالیسم و افق کمونیسم چه شد؟ آیا خواهان جامعه نوینی هستیم یا فقط با اشکالی از مقاومت (قهر آمیز یا مسالمت آمیز) می خواهیم کمی از درد و رنج مردم بکاهیم؟ تفاوت است بین مبارزه برای پیروز شدن با مقاومت در مقابل دشمن.

منتقد بیانیه، در ابتدای نقدش از تاثیر پذیری جنبش کمونیستی ایران از جنبش جهانی می گوید. اما این مهم در حد یک تعارف خشک و خالی باقی می ماند. اگر قرار است کمونیستی افقش را محدود به کشور خود نکند، در درجه اول لازمست که نسبت به وضعیت کلی جنبش کمونیستی جهانی عکس العمل نشان دهد و وظایف خود را در قبال این وضعیت کلی روشن کند. سالهاست که بسیاری از کمونیستهای ایران خود را از روندهای فکری و تجارب عملی در سطح بین المللی محروم ساخته اند و بر پرسش های مهمی که این جنبش با آن روبرو شده، خط کشیده اند. سالهاست که مسأله شکست دو تجربه بزرگ بر ذهنیت کمونیستها و حتی مردم جهان سنگینی می کند اما کسی جرئت رویارویی با آن را به خود نمی دهد. اغلب یا با نفی این تجارب – با تافته جدا بافته دانستن خود از تاریخچه جنبش کمونیستی بین المللی – از خود سلب مسؤلیت می کنند یا ترجیح می دهند به این مسأله نزدیک نشوند. انحلال طلبی و دگماتیسم در این زمینه بیداد می کند و بی جهت نیست که نسل جوان مبارزین متمایل به کمونیسم به این دسته از کمونیستها به صورت نیروئی غیر جدی و بقایای گذشته نگاه می کنند.

اگر مسائل خطی مربوط به کلیت جنبش کمونیستی در دست گرفته نشود، پیشروی عملی میسر نیست. تاریخ بارها صحت این امر را نشان داده است. برای نمونه می توان به تولد جنبش نوین کمونیستی در دهه چهل اشاره کرد؛ که شباهنگ راد خود را منتسب به آن می داند و مشخصا تحت تاثیر دیدگاه رفیق مسعود احمد زاده نویسنده کتاب «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک»، قرار دارد. یکی از مهمترین مسائلی که در آن کتاب طرح شده و کمتر مورد اعتنا قرار گرفته، توجه به موقعیت کلی جنبش کمونیستی بین المللی بوده که رفیق احمدزاده آنرا به این صورت فرموله کرد: «اگر در همین ایام مرزبندی بین مارکسیسم – لنینیسم از یک طرف، و رویونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر، در یک مقیاس بین المللی صورت نگرفته بود، شاید سلب اعتماد از حزب توده در آغاز تا حدودی موجب سلب اعتماد از کمونیسم هم شده بود، اما اینک به نظر می رسد مقام مارکسیسم – لنینیسم واقعی خالی است و باید پر شود. پس مارکسیسم – لنینیسم انقلابی، به مثابه تئوری انقلاب، ملجا پیگیرترین انقلابیون شد. بدین ترتیب اقبالی وسیع و چشمگیر از جانب روشنفکران انقلابی به مارکسیسم – لنینیسم، که حالا با نام و اندیشه های رفیق مائو عجین شده است، مشاهده می شود. بدین ترتیب در جریان مبادله و نشر آثار کمونیستی و به خصوص آثار مائو، محافل و گروههای کمونیستی به وجود می آمدند تحت تاثیر تجربیات انقلابی و جنگهای توده ای، گرایش (نظری) به مبارزه مسلحانه توده ای روز به روز بیشتر می شود.» (۵)

رفیق احمدزاده مانند سایر انقلابیون دهه چهل ضمن تأکید بر نقش محرک تئوری انقلابی بر موضوع مهم دیگری نیز انگشت گذاشت: خدمت مائو در خنثی کردن «سلب اعتماد از کمونیسم» در سطح جهانی. بدون خنثی کردن این سلب اعتماد حرکتی شکل نمی گرفت. جنبش نوین کمونیستی ایران در دهه چهل شمسی شانس این را داشت که از مواهب مبارزات مائو علیه رویونیسم خروشچفی و سوسیالیسم مرده روسی و تجربه زنده انقلاب فرهنگی برای تر و تازه کردن علم کمونیسم سود جوید. این امتیاز کلی موجب شد که کمونیستها در کشورهایی چون ایران سریعتر رشد کنند و بتوانند پراتیک های انقلابی جسورانه تری سازمان دهند.

یکی از موضوعات مهم بیانیه «کمونیسم بر سر دوراهی...» در مورد «سلب اعتماد از کمونیسم» است. آیا امروزه در سطح عمیقتر و گسترده تری ما با این معضل روبرو نیستیم؟ اگر در دهه چهل کمونیست ها به لحاظ

ایدئولوژیک پشتوانه یک کشور سوسیالیستی چند صد میلیونی را داشتند امروزه که دیگر چنین چیزی موجود نیست و حتی دستاوردهای مرحله اول انقلاب پرولتری در معرض دفن شدن قرار دارد، کمونیست ها چه فعالیت ها و اقداماتی را باید سازمان دهند تا روند «سلب اعتماد از کمونیسم» را به ضد خود برگردانند. چه تعدادی از کمونیست ها در سطح جهان به طور علمی و روشمند به این کار مشغولند؟ برخورد ما به آنان چه باید باشد؟ کمونیست های ایران در کجای این پروسه قرار دارند؟ چه وظایفی را برای خود قائلند؟ این است پرسش کلیدی که از آن گریزی نیست. چگونه می توان دوباره کمونیسم را به عنوان راهی که قادر به نجات بشریت از نظام دهشتبار سرمایه داری است، در رأس اندیشه های پیشرو زمانه قرار داد؟ نپرداختن به این امر فرار از مسؤلیت تاریخی مشخصی است که بر دوش کمونیستها در هر کشور قرار دارد.

حل مسایل مربوط به خط مشی کلان جنبش کمونیستی، امری فقط مربوط به آینده نیست. حل مشکلات مربوط به فعالیت های عملی و دخالتگریهای سیاسی روز و حتی تربیت کادرهای جدید کمونیست نیز به این مهم وابسته است. به قول بیانیه «کمونیسم بر سر دوراهی ...» طی يك سال گذشته «زمانی که در اذهان بسیاری از پیشروان این خیزش مختصات جامعه آینده و دولت آینده به پرسشی اساسی بدل شده، اغلب کمونیست ها از نزدیک شدن به این موضوع پرهیز کرده و حتی جرأت آن را به خود نداده اند که در مورد این مسأله مهم و اساسی با دخالتگری سیاسی با آلترناتیوهای بورژوائی حاضر در صحنه مقابله کنند. چرا که به واقع خود نیز اعتقاد راسخ به مبارزه سیاسی انقلابی برای سرنگونی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم را از کف داده و دست شان خالی است. زمانی که جمع بندی علمی و نقادانه از دیکتاتوری پرولتاریا موجود نباشد، چگونه می توان تغییر واقعی جامعه را نوید داد و راه حل واقعی برای حل مشکلات جلوی روی مردم قرار داد و آنان را برای مبارزه در راه رهائی کامل برانگیخت.»

اگر کسی به طور جدی می خواهد ریشه اصلی بحران جنبش کمونیستی ایران را جستجو کند باید نگاه بر واقعیت فوق افکند و در درجه اول برای آن چاره ای جوید. فقط کافی نیست که در مورد علائم بحران و بیماری ابراز نظر کرد. مسأله اصلی تشخیص صحیح بیماری است. هیچ پزشکی نمی تواند خود را با علائم یک بیماری سرگرم کند و مدعی نجات بیمار شود.

به سطح دیگری از ضرورت پیشرفتهای تئوریک بپردازیم. هر کسی که ذره ای تماس با واقعیات عینی مبارزه طبقاتی در ایران داشته، نمی تواند بر این ضرورت چشم پوشد. فقط کافیت از واقعیات یکساله اخیر آغاز کنیم و بر موضوعی بسیار مشخص انگشت گذاریم: شرکت بی سابقه زنان در خیزش توده ای. در سطوح مختلفی می توان از دلایل این پدیده نوظهور تحلیل به عمل آورد. از مقابله زنان با يك حکومت مذهبی، تا زنا نه شدن نیروی کار، تا نقش و اهمیت مسأله زنان در انقلاب آتی ایران تا ربط دلایل انفجاری این نیروی اجتماعی به تضاد اساسی عصر سرمایه داری و جایگاه فرودستی زنان در تولید و بازتولید نظام طبقاتی سرمایه داری. جنبش کمونیستی در همه این زمینه ها نیازمند تر، سیاست و تئوری های مشخص است تا هر چه صحیحتر، کاملتر و همه جانبه تر این واقعیات عینی را بیان کند. این امر پیش شرط سازماندهی انقلابی زنان در شرایط کنونی در خدمت به انقلاب است. اما ما با واقعیاتی تلخ روبرو هستیم: اکثریت قریب به اتفاق جنبش چپ اسیر درك های سنتی و عقب مانده اند. بینش، عملکرد و رفتارهای آنان به شدت مردسالارانه است. بدون نوسازی تفکر و رفتارهای جنبش کمونیستی نسبت به مسأله زنان، هیچ پیشرفتی برای این جنبش میسر نیست. این نوسازی شامل دو وجه است. يك وجه، تحلیل از تغییراتی است که در ساختارهای اقتصادی اجتماعی ایران (و جهان) صورت گرفته و موجب شده که زنان به عنوان يك

نیروی اجتماعی انفجاری به جلوی صحنه رانده شوند. وجه دیگر شامل نقد درک و عملکرد جنبش کمونیستی و جمع‌بندی از دستاوردهای مثبت و منفی آن در این زمینه (به ویژه در دوران ساختمان سوسیالیسم در چین و شوروی) است. این امر بدون جذب دانشی که توسط فمینیستها در زمینه تاریخ ستم بر زن و دلایل شکل‌گیری آن، طی چند دهه اخیر تولید شده و یا بدون توجه به انتقاداتی که آنان به جوامع سوسیالیستی در این زمینه مطرح کردند، ممکن نیست. آیا می‌توان بدون پاسخ دادن به چنین ضرورتی، زنان انقلابی حاضر در صحنه را جذب آرمان کمونیسم کرد و فراتر از آن، تبدیل به رهبران جنبش کمونیستی و ستون فقرات آن شوند.

آیا بی‌توجهی امثال شباهنگ راد به مباحث و متدی که حزب ما طی چند سال اخیر در زمینه نوسازی جنبش کمونیستی در ارتباط با مسأله زنان مطرح کرده، خود نشانه‌ای از اسارت در چارچوبه‌های تئوریک سیاسی قبلی نیست؟ چارچوبه‌هایی که دیگر پاسخگو نیستند و باید از آنها گسست جدی صورت گیرد. نگاهی به واقعیت دیگر اندازیم، به انجام وظیفه مرکزی انقلاب یعنی برپائی جنگ انقلابی برای کسب قدرت سیاسی و سؤالات نوینی که در این زمینه با آن روبرو هستیم. تنها کمونیست‌هایی که پراتیک برای آنها مسأله‌ای جدیست با این قبیل موضوعات درگیرند.

برای کسانی که به انقلاب قهر آمیز اعتقاد دارند تئوری جنگ طولانی مائوتسه دون از اهمیت حیاتی برخوردار است. این تئوری در بسیاری از جوانب اساسی کماکان کاربرد دارد. اما جامعه ایران - به ویژه در چند دهه اخیر - دچار تغییرات اقتصادی اجتماعی گسترده‌ای شد. تغییرات کیفی در مناسبات اقتصادی شهر و روستا، توسعه سرمایه‌داری و ترکیب طبقاتی جامعه صورت گرفته است. ترکیب جمعیتی شهر روستا عوض شده است. از حدت مسأله زمین کاسته شده است. شاهد برخی جابه‌جائی در تضادهای اجتماعی شده ایم. (که یک نمونه آن حاد شدن مسأله زنان است) تغییرات مهمی در نحوه کنترل اداری - نظامی مناطق روستائی دور از مرکز صورت گرفته است. وجود کلان شهرها که توسط شهرکهای کارگری - زحمتکشی محاصره شده اند بر پیچیدگی‌های راه انقلاب افزوده اند. از یکسو از لحاظ نظامی امکان برپائی مناطق سرخ پایگاهی برای مدت زمان طولانی در مناطق دور از مرکز تضعیف گشته از سوی دیگر نقطه‌های ضعف دیگری در سیستم ظهور یافته است. برای مثال در اوایل خیزش اخیر شاهد بوده ایم که چگونه کنترل برخی محلات و شهرک‌های کارگری اطراف تهران و کرج از دست دشمن خارج شد. همه این عوامل نه تنها تأثیر بلاواسطه‌ای بر مرحله و ستراتیژی انقلاب، چگونگی انجام وظایف دمکراتیک و اتحادهای طبقاتی مورد نیاز گذاشته بلکه فرصتهای متفاوت از گذشته را برای شروع مبارزه مسلحانه توده‌ای در اختیار کمونیست‌ها قرار داده است. که نیازمند تحلیل عمیق و همه‌جانبه است. الگوی کلی منبعت از انقلاب چین - به عنوان نقطه رجوع کمونیست‌ها برای سازماندهی انقلاب - در بسیاری از کشورهای تحت سلطه دیگر کاربرد ندارد. همانگونه که الگوی انقلاب اکتبر روسیه برای انقلاب در کشورهای امپریالیستی امروز کاربرد ندارد. (۶)

کمونیست‌ها برای تدارک و شروع مبارزه مسلحانه و گسترش جنگ در کشوری چون ایران نیاز به دکتترین نظامی‌اولی‌داری دارند که متفاوت از مدل‌های گذشته است. دکتترینی که بر پایه بررسی و درگیری از تجارب مختلف نظامی در ایران و همچنین دیگر تجارب نظامی در جهان امروز است. مشکلات نظامی که جنگ خلق پرو در گسترش جنگ به پایتخت آن کشور یا جنگ خلق نیپال در فتح پایتخت با آن روبرو شدند و درس‌گیری از جنگ‌های جاری در افغانستان و عراق و ... همگی مواد و مصالحی برای تدوین این دکتترین‌اولی هستند. سنتز نوین در عین حال به معنای در دست گرفتن حل این قبیل مشکلات و ارائه چارچوبه‌های تئوریک نوین است.

بی‌جهت نیست که در بیانیه «کمونیسم بر سر دوراهی...» تأکید شده :

« اگر بخواهیم پراتیک‌های انقلابی‌تر از گذشته سازمان دهیم در این زمینه‌ها نیز به تئوری‌های پیشرفته‌تری نیازمندیم. نزدیک به دهه از مرگ لنین و بیش از سه دهه از مرگ مائو تسه دون می‌گذرد. طی این مدت تغذیرات عظیمی در جهان – هم در کشورهای امپریالیستی هم در کشورهای تحت سلطه – صورت گرفته است. بدون احاطه تئوریک بر این تغذیرات و جذب پیشرفته‌ترین دانش‌هایی که بشر در زمینه‌های مختلف تولید کرده، امکان‌نوسازی و تکامل تئوری‌های مان نیست. این نیز یک وجه مهم از ضرورت عینی پیشرو برای تغییر جهان است.»

منتقد بیانیه «کمونیسم بر سر دو راهی...» مدام بر «فرار از مبارزه عملی»، «سیاست‌های پاسیفیستی»، «منافع حقیر و خودخواهی‌های خرده‌بورژوازی»، «عدم التزام عملی به آرمان‌رهانی‌بخش»، «عدم قبول خطر در برابر سرکوبگران تا به دندان مسلح» انگشت می‌گذارد. می‌توان با برخی از این ویژگی‌ها در مورد برخی‌ها موافق یا مخالف بود. اما این موافقت یا مخالفت گرهی از مشکلات پیشرو کمونیستها نخواهد کشود. پافشاری بر چنین متدی کم‌بهرایی به مسائل خطی کلان است. همواره روشنی و وضوح خط ایدئولوژیک سیاسی و باور علمی بدانهاست که انقلابیون را به عمل واداشته تا خطر‌ها را به هیچ‌گرفته و منافع محدود را قربانی منافع عظیم‌کنند. پرسش این است که امروزه چرا ما در جنبش کمونیستی در سطح محدودی با چنین روحیاتی روبرو هستیم. دایره بسته «عمل نمی‌کنیم چون خطر نمی‌کنیم» خطر نمی‌کنیم چون عمل نمی‌کنیم» چیزی جز سردرگمی و گیجی به بار نخواهد آورد. تا زمانی که آرزوهای بزرگ در سر پرورنده نشود، یا به قول مارکس «تا زمانی که روابط درونی کشف نشود و کلیت اعتقاد تئوریک به نظم‌کهنه فرو نیاشد» (نقل به معنی) ترس فرو نخواهد ریخت. این است راز جسارت کمونیست‌هایی که آگاهانه دست به عمل انقلابی زده‌اند.

چنان‌چون چیانو یکی از رهبران انقلاب فرهنگی چین که در زندان درگذشت زمانی گفت: «تئوری عامل دینامیک در ایدئولوژی است.» ایدئولوژی به معنای جانبداری طبقاتی، احساسات طبقاتی، انگیزه‌ها و ارزش‌ها و اخلاقیاتی که طرفدارش هستیم فقط با تکیه به تئوری علمی است که می‌تواند تیزتر، براتر و انقلابی‌تر شود. برای مثال هر اندازه درک ما به لحاظ علمی از مسأله ستم بر زنان عمیقتر و همه‌جانبه‌تر شود، شجاعت ما در مخالفت با این ستم افزایش خواهد یافت و اخلاقیات ما انقلابی‌تر. هر اندازه یک کارگر به درک علمی از استعمار نایل آید، نفرتش از نظام سرمایه‌داری و عزمش برای ادامه مبارزه تا رهایی کامل بیشتر خواهد شد. هر اندازه درک تئوریک مان از کارکردهای سرکوبگرانه دشمن و آگاهی از نقاط قوت و ضعفش افزایش یابد بر دلیری مان افزوده خواهد شد. همواره داشتن درک علمی از آرزوهای بزرگ است که محرک حرکتها و شجاعت‌های بزرگ می‌شود. امروزه ناروشنی بر سر کمونیسم – که به صورت عدم جمع‌بندی نقادانه و علمی از دو تجربه بزرگ – خود را جلوه‌گر می‌سازد مانع بروز شجاعت لازم در میان کمونیستها و پیشروی جنبش کمونیستی است.

کمی در مورد نقش و جایگاه تئوری و ارتباط آن با پراتیک!

اصرار منتقد بیانیه مبنی بر اینکه «نقد [فعالیت تئوریک] بدون شرکت عملی در مبارزه طبقاتی، به نقدی بی‌روح و مرده تبدیل خواهد شد» (متن داخل کروشه از ماست) و تنها «نقدی معتبر است که بر بستر مبارزه عملی صورت گیرد»، ناروشن و نادرست است. شرکت عملی در مبارزه طبقاتی یعنی چه؟ هر پراتیکی با تئوری خود عجین است و این دو لاینفک‌اند. ما همواره بر مبنای یک سیاست عمل می‌کنیم – چه به آن آگاه باشیم یا نباشیم. مگر مبارزه تئوریک جز مهمی از مبارزه طبقاتی – یا عمل طبقاتی – نیست؟ مگر این جنبه از مبارزه طبقاتی در تداخل با دیگر

جنبه های آن نیست؟ آیا بدون مبارزه تئوریک می توان، پراتیک انقلابی سازمان داد؟ آیا بدون اینکه تئوری گامی جلوتر از پراتیک باشد، می توان صحبت از عمل آگاهانه کرد؟ آیا می توان درگیر پراتیک انقلابی جدی بود و مدام نیاز به تئوری در سطح بالاتر را حس نکرد؟ آیا می توان درگیر عمل بود و از تفکر علمی انتقادی برخوردار بود و نیاز به نقد مدام را در نیافت؟ چرا هر بار که صحبت از نقد تئوریک می شود، باید شرط و شروط گذاشت؟

از زمانی که مارکس بر وحدت تنگاتنگ تئوری و عمل تأکید کرد و بر تفاوت حاصل کار بدترین معمار با بهترین حاصل کار زنبور عسل – یعنی انجام کار بر مبنای نقشه قبلی – انگشت گذاشت و نقش و جایگاه انسان را به عنوان موجودی که زندگی و عملش مدام با آگاهی سر و کار دارد را روشن کرد. بشر به درک صحیح و دیالکتیکی از ارتباط تنگاتنگ میان تئوری و پراتیک دست یافت. فعالیت تئوریک (یا کار فکری) خود بخشی از پروسه کار است و نه تنها به عنوان کار باید به رسمیت شناخته شود، بلکه نقش تعیین کننده ای در سمت و سوی فعالیت پراتیک و نتایج آن دارد. به همین دلیل است که رهبران کمونیسم تأکید کردند که تئوری راهنمای عمل است و بدون تئوری انقلابی، انقلاب ممکن نیست.

البته تکامل ماریچ تئوری – پراتیک – تئوری، ساده و تک خطی صورت نمی گیرد. رابطه ای یک به یک و ساده میان این دو وجه از فعالیت بشر موجود نیست. نه تنها این رابطه بسیار پیچیده است بلکه در بسیاری مواقع اگر آن ها را در چارچوب فاصله زمانی نسبتاً کوتاه در نظر گیریم، می بینیم که جدا از هم تکامل می یابند. یعنی ما در عین وحدت، شاهد جدائی بین تدوین تئوری ها و سازماندهی پراتیک ها خواهیم بود. در نتیجه تأکید بر «نقد بر بستر عملی و شرکت در مبارزه طبقاتی» نه فقط می تواند نشانه درک محدود از رابطه پراتیک و تئوری باشد بلکه می تواند نقش بسیار محدود کننده ای در تکامل تئوری ها ایفاء کند. این عبارت بیشتر این معنا را دارد که ما مجازیم همان کارهایی که صرفاً در حال انجام شان هستیم را نقد کنیم. ظاهراً تأکید دوباره بر پراتیک است. اما هم بیان درک تجربه گرایانه از «پراتیک» است و هم نشانه کم بهائی به عمل آگاهانه و داشتن تئوری انقلابی برای عمل انقلابی است.

درک عمیقتر از ارتباط میان تئوری و پراتیک و نقد دیدگاههای غالب بر جنبش کمونیستی در این زمینه خود یکی از مسائل مهم سنتر نوین است. درکهای غلط و وارونه از این رابطه و برخی یکجانبه نگری ها در میان کمونیست ها موجب عقب ماندگی شدید جنبش کمونیستی در زمینه تئوری شده است. واقعیت این است که تجربه گرائی در این زمینه بیداد می کند.

این تجربه گرائی سالها تحت عنوان «وظیفه کمونیستها به کار بست مارکسیسم است» فرموله شد. این تفکر – که عمدتاً توسط استالین فرموله شد – نقش کمونیست ها را به نقش یک مهندس کاهش داد. بی شک اصلی ترین وظیفه کمونیست ها مهندسی انقلاب است، اما بدون دانشمند، مهندسی در کار نخواهد بود. کمونیست ها در درجه اول باید اندیشمندان انقلاب باشند تا مهندسين آن. فقدان چنین تفکری موجب شده که کمونیست ها رفتار علمی در پیش نگیرند و اهمیتی به تکامل تئوری ندهند، یا فکر کنند با پایبندی به برخی ترماها و فرمولبندی های انقلابی به همه حقایق دست یافته اند و دیگر لزومی نیست که برای کشف حقایق جدیدتر تلاش کنند تا درستی حقایق قبلی کشف شده را محک بزنند و آن ها را کامل تر، دقیق تر و بسط یافته تر بیان کنند. چنین برخوردی نهایتاً علم کمونیسم – و کلاً تفکر انتقادی علمی – را به کلکسیون از فرمولها و راه های حل دم دست کاهش داده و این علم را به راه حل مهندسی بدل کرده است. گوئی کمونیست ها برای حل هر مشکلی جواب حاضر آماده و از پیش تعیین شده ای دارند و فقط کفایت آنرا به عمل گذارند.

برای روشنتر شدن بیشتر بحث بگذارید یکی دگر از اشکال تجربه گرائی را به مصاف طلبیم. تجربه گرائی که تحت عنوان «مارکسیسم محصول مبارزه طبقاتی است» بیان می شود. پروسه واقعی خلق مارکسیسم خلاف عبارت رایج فوق است. مارکس و انگلس جهانبینی خود را عمدتاً از طریق پراتیک خاصی که در آن درگیر بودند و یا فعالیت‌های شان در يك کشور خاص تکامل ندادند. مارکسیسم از به کار بست کنکرت و محک زنی در يك کشور خاص بدست نیامده است. لنین در مقاله معروف خود بنام سه منبع و سه جز مارکسیسم می گوید که مارکسیسم سنتزی از سوسیالیسم فرانسوی، اقتصاد سیاسی انگلیسی و فلسفه المانی است. در همان مقاله لنین می گوید مارکسیسم هرگز جدا از تکامل جامعه بشری به طور کل ظهور نیافته است. مارکس و انگلس در همان دوره ای که به سر می بردند تئوری شان را بر پایه انباشت تجارب گوناگون بشر تکامل دادند. مارکس و انگلس نه تنها به عرصه های مبارزه طبقاتی من جمله تبارزات ایدئولوژیک آن پرداختند بلکه همچنین از پیشرفتهای علوم و تکنیکهای فنی در قرن نوزدهم تجزیه و تحلیل کردند. به طور خاص توجه زیادی به جمع‌بندی از پیشرفتهای علمی زمان خود مانند تئوری تکامل داروین کردند و آن پیشرفت ها را در تفکر خود ادغام کردند.

البته برخی از پیشرفت های مارکسیسم مستقیماً از درون مبارزه طبقاتی بیرون آمد مانند تز دیکتاتوری پرولتاریا و لزوم در هم شکستن دستگاه دولتی موجود که پس از جمع‌بندی مارکس از تجربه کمون پاریس در ذهن او شکل گرفت. باید خاطر نشان کنیم که مارکس حتی انقلابی ترین پراتیک قرن نوزده یعنی کمون پاریس را رهبری نکرد. در واقع پیروان وی اقلیت کوچکی از فعالان کمون را تشکیل می دادند. بنابراین واقعا نمیتوان گفت که در کمون پاریس مارکسیسم به کار بسته شد. این خود نمونه ای است از اینکه جهش در تئوری ها را نمی توان به پراتیک های فوری و جغرافیائی محدود ربط داد. بدون شك کمون پاریس تجربه غنی را در اختیار مارکس و انگلس قرار داد که سنتز کنند. در عین حال شماری از تزهای مارکسیستی را که آنها به مدت چند دهه تبلیغ میکردند- مانند ضرورت انقلاب پرولتری - در پراتیک کمون ثابت شد. این مثال خود نشان دهنده آن است که رابطه میان پیشرفت در تئوری و محک خوردن آن و پیشرفت بیشتر در جریان پراتیک، بسیار پیچیده تر از درک های ساده انگارانه و عامیانه رایج در میان اغلب کمونیست هاست.

تبیین درست از رابطه میان تئوری و پراتیک منوط به درک گسترده تاریخی - جهانی از هر دو است. محدود کردن پراتیک به فعالیت های انقلابی در این یا آن کشور، یا این یا آن مرحله از عمل انقلابی، به درک محدود از تئوری پا می دهد. چرا که نه می توان مبارزه طبقاتی را به آنچه که کمونیست ها در يك کشور خاص به طور مستقیم رهبری می کنند تقلیل داد و نه مطالعه و جمع‌بندی از تاریخ بشر را (در تمامی ابعاد آن) به تجربه مبارزه طبقاتی در یک کشور محدود کرد.

به علاوه، وابسته کردن تکامل تئوری به «نقد بر بستر مبارزه عملی» شکل دیگری از فرموله کردن این امر است که تئوری نمی تواند از پراتیک پیشی گیرد. این درک هم خلاف کارهای مارکس است. واقعیت این است که تئوری های مارکس بر پراتیک پیشی گرفت. او قبل از اینکه انقلابی صورت گیرد، تئوری های اساسی مربوط به انقلاب کمونیستی را تدوین کرد. بدون چنین پیشی گرفتن هائی حتی تصور انقلاب ممکن نیست. اینکه تئوری های انقلابی او بر پراتیک پیشی گرفتند به هیچ وجه از ماتریالیسم تئوری های او کم نمی کند. زیرا این تئوری ها از واقعیات مادی و بررسی موشکافانه آنها بیرون آمدند.

سرانجام اینکه، نقش تئوری انقلابی در سازمان دادن پراتیک انقلابی تعیین کننده است. نقش محرک تئوری انقلابی را در سازمان دادن حرکت های بزرگ تاریخی، در گردآوری و سازماندهی قوا، به هیچ وجه نباید نادیده گرفته

شود. همواره گسست از ایده های غلط یا گسست از ایده ها و مدل هائی که دیگر با واقعیات نمی خوانند نقش مهمی در پیشرفت های عملی داشته اند. بدون چنین گسست هائی شاهد جهش در پراتیک نخواهیم بود. تمامی راهگشائی های تاریخی با چنین گسست هائی رقم خورده است. برای مثال در سطح بین المللی بدون گسست مائو از متد و تفکر استالین و کمینترن در درک از سوسیالیسم، تئوری ها تکامل نمی یافتند و جنبش نوین کمونیستی متولد نمی شد.

آیا سنتز نوین "تیله" است؟

اصرار منتقد بیانیه «کمونیسم بر سر دو راهی...» بر کافی بودن درک و دانش کنونی جنبش کمونیستی برای وظایف انقلابی و پافشاری بر رابطه يك جانبه میان تئوری و پراتیک نمی گذارد که وی اهمیت سنتز نوین در مورد تجارب تاریخی و دیکتاتوری پرولتاریا را درک کند. «تیله» دانستن موضوع «سنتز نوین»، نشانه برخورد غیر مسؤولانه شباهنگ راد است. چگونه کسی می تواند در مورد نظریه ای که مورد مطالعه قرار نداده چنین حکمی صادر کند. (۷) چگونه می توان بدون برخورد به محتوی يك نظریه چنین ادعائی کرد. امر انقلاب با تعصب به پیش نرفته و نخواهد رفت. کسی نمی تواند به طور جدی خواهان انقلاب باشد و به مباحث نظری که امروزه میان متفکرین انقلابی دنیا – در مورد مفاهیم و جمع بندی های نوین از تجربه تا کنونی جنبش کمونیستی، ساختمان سوسیالیسم و بالاخره کمونیسم به مثابه بدیل جهان کنونی- جریان دارد بی تفاوت باشد. اینکه باب اوکیان کیست یا با تکیه بر کدام گرایش فکری درون جنبش کمونیستی در مورد مهمترین مسائل مربوط به علم کمونیسم ابراز نظر می کند، موضوعی ثانوی است. آیا بدون درگیر شدن با افکار چنین متفکرانی می توان در جهان امروز مدعی کمونیسم بود و کمونیست باقی ماند و مهمتر از آن در مبارزات جاری مردم را جلب کمونیسم به عنوان یگانه راه حل برای رهائی از تمامی دهشت های نظام سرمایه داری کرد؟

مشکل شباهنگ راد در این است که اهمیتی برای پراتیک ۱۶۰ ساله گذشته قایل نیست و از همین رو ضرورت سنتز نوین را در نمی یابد. آن پراتیک تاریخی – جهانی مواد و مصالح زیادی برای تکامل تئوری های کمونیستی ایجاد کرده اند. آن پراتیک ها همچون ماده خامی هستند که منتظر به سخن در آمدن توسط انسان هستند. یا آگاهانه توسط ما به سخن در می آیند و تبدیل به تئوری می شوند یا اینکه به خاک سپرده می شوند. امری که در تاریخ بی سابقه نبود. برای مثال تمدن مصر قدیم در عمل تجارب پیشرفته ای در برخی رشته های علوم (پزشکی، ریاضیات و نجوم) کسب کرده بود اما به دلایلی چند قادر نشد آن تجارب را تجرید کند و به تئوری بدل سازد. در نتیجه چیزی از آن تجارب باقی نماند. تا بعدها یونانی ها که توان تجرید کردن را به دست آوردند آنها را به عنوان علم اولی تئوریزه کردند.

ضرورت سنتز نوین برخاسته از چنین اضطرار تاریخی است؛ اضطرار پژمردگی یا شکوفائی. این وضعیت برخاسته از موقعیت عینی مشخص – یعنی پایان دور اول انقلاب های پرولتری – است. همه متفکران جدی که به کمونیسم تعلق دارند و همه کسانی که کمونیسم مسأله شان است در حال دست و پنجه نرم کردن با این قبیل مسایل اند. درست است که ما با سنتزهای مختلف روبرو هستیم (مانند روایت های کلان تونی نگری، آلن باديو و اسلاوی ژیزک) و نمی توان بر مبنای ادعاهای هر يك در مورد خود به قضاوت نشست. باید در درجه اول با تفکر مدعیان درگیر شد و فهمید و دید که کداميك به درستی واقعیات عینی را منعکس می کند. آیا معیار و محکی برای درستی و نادرستی در ارتباط یا سنتزهای مختلف در دست داریم؟ آری! پراتیک ۱۶۰ ساله معیار و سنجش مهمی برای تشخیص سنتزهای درست از نادرست است. فرق باب اوکیان با دیگران در این است که تلاش دارد با رویکرد

علمی و متد ماتریالیستی دیالکتیکی این پراتیک را به سخن در آورد. از یکسو جنبه عمده بررسی ها و کارهایش در تداوم و دفاع از دستاوردهای انقلابی گذشته – به معنای ادامه رویکرد و متد اساسی که مارکس جلو نهاده و لنین و مائو آنها تکامل داده اند- است از سوی دیگر گسست از جنبه های نادرست آن تجارب. او تجارب قبلی را سره و ناسره کرده و با نقد درک هائی که به اشتباهات مهم پا داده، سعی می کند درک عمیقتر و پیشرفته تری از علم کمونیسم ارائه دهد که بهتر و همه جانبه تر واقعیات عینی جهان را منعکس کند. او حقایق قبلی را در چارچوبه ای ارائه داده که نسبت گسست و تداومش با گذشته کاملا روشن است. از همین رو بدان سنتز نوین می گویند. او در جمع بندی از تجارب دیکتاتوری پرولتاریا قادر شده چارچوبه تئوریکی ارائه دهد که می تواند راهنمایی برای جمع بندی ها و کشف بیشتر حقایق گردد.

خود وی کارش را به داریستی تشبیه کرده که به ساختن بنای جدید یاری می رساند. ساختن چنین بنائی امر همه کمونیست های جهان است و همه باید کمک کنند که این بنای جدید ساخته شود. داریستی که او جلو گذاشته به معنای آن نیست که به هر پرسشی پاسخ داده است. اما متد و چارچوبه ای جلو نهاده که می تواند و باید تکامل یابد. "تیله" دانستن سنتز نوین یعنی فرار از مبارزه تئوریک و فرار از رویارویی با واقعیت مشخصی که ظهور یافته است. نادیده انگاشتن ضرورت ها موجب خلع سلاح کمونیست ها در مقابل بورژوازی می شود. آن هم در دوره ای که پایه های عینی و ذهنی برای پاسخگویی به ضرورتها فراهم شده، دوری جستن از این وظیفه به معنای در دست نگرفتن سلاح کارآتر و براتر است.

آیا پیشاهنگ کمونیست یکبار متولد خواهد شد؟

یک ایراد دیگر منتقد بیانیه «کمونیسم بر سر دو راهی...» بر حزب ما این است که: «این حزب از یکطرف تأکیدش بر آن است که آن تئوری پاسخگو نیست و جنبش ایران نیازمند "قالب ریزی جدید" است و از طرف دیگر همچنان نام حزب "پرولتری" را یدک می کشد. نمی توان خود را به عنوان حزب "پرولتری" قلمداد نمود و هم ندانم کار و کج فهم، نسبت به پایه ای ترین اصول کمونیستی بود.»

بهتر است تا زمانی که منتقد بیانیه درک خود را از کمونیسم و اصول کمونیسم جلو ننهاده، از نقد الفاظ بی مایه ای مانند «ندانم کار و کج فهم» درگذریم! و به نکته اصلی بپردازیم.

چگونه می توان هم ادعای حزبیت پرولتری کرد هم بر "قالب بندی جدید" تئوریهای تأکید کرد؟ آیا وجود چنین تضادی نشانه ندانم کاری و نفی حزبیت نیست؟ خیر! تولد حزب یک بار برای همیشه نیست. این از خدمات مائو بود که قداستی که کمونیست ها برای حزب قائل بودند را مورد نقد قرار داد و ثابت کرد که این نهاد هم مانند هر پدیده دیگری در جهان هستی تقسیم به دو می شود. خصلت پرولتری حزب کمونیست امری جاودانه نیست. به طور عینی حزب پرولتری بارها با مبارزه برای حفظ خصلت خود روبرو خواهد شد. مائو خلاف استالین نشان داد که حفظ این خصلت تنها در گرو پیشبرد مبارزه دو خط آگاهانه – خط درست با خط نادرست – است نه اخراج، تصفیه و پاکسازی. این کشف مائو مبنی بر اینکه حزب مقوله ای یکدست نیست، حقیقتی رهائی بخش برای کمونیستها در زمینه نگاه درست به حیات و تکامل حزب بود.

برای کسانی که این خدمت تئوریک بزرگ مائو را به رسمیت نمی شناسند قبول اینکه حزب در طول حیات خود می تواند و باید بارها از نو متولد شود، سخت است. حزب ابزاری است برای انقلاب و هدایت مبارزه طبقاتی؛ تا زمانی که حزب از خط و برنامه انقلاب کمونیستی پیروی کند، ماهیتش پرولتری است. هر زمان که از جاده انقلاب خارج

شود، ماهیتش نیز دگرگون خواهد شد. برای حفظ این ماهیت است که باید خود را مجهز به سنتز نوینی از تئوری های کمونیستی کرد. مائو قوانین و پیچیدگی ها مربوط به این مسأله را هم قبل از کسب قدرت و هم بعد از کسب قدرت - به ویژه زمانی که حزب در رأس اقتصاد و سیاست کشور سوسیالیستی قرار دارد، به روشنی توضیح داد. مسأله خط و برنامه انقلاب کمونیستی نیز امری ایستا و یکبار برای همیشه نیست، بلکه مدام در حال تکامل است. امری که به تکامل شناخت در سطوح مختلف - از سطح شناخت اعضاء و رهبران حزب گرفته تا دیگر گردانهای بین المللی پرولتاریا تا سطح تکامل دانش بشر از تغییرات جهان مادی - وابسته است. موقعیت کنونی حزب ما نیز چنین است. این حزب اساسا بر پایه دستاوردهای دور اول انقلاب پرولتری ساخته شد و توانست در مجموع بر پایه درستی از دستاوردهای مرحله قبلی دفاع کند. این امر در خط و برنامه اش به وضوح منعکس است. امروزه در مقابل حزب ما این امکان و ضرورت به وجود آمده که به لحاظ خطی به سطح بالاتری جهش کند. این امری انتقافی نبوده، حاصل شرکت آگاهانه در مبارزه طبقاتی در جوانب گوناگون آن - از جمله مشخصا مبارزات تئوریک معین - بوده است. به طور مسلم پروسه تبدیل شدن از "باقیمانده گذشته" به "پیشاهنگ آینده" برای حزب ما نیز صادق است. پروسه ای که نرم و راحت جلو خواهد رفت و با مبارزات مهم رقم خواهد خورد. این پروسه فقط مختص به تکامل حزب ما نیست. بلکه در گرو نوسازی و تکامل کل جنبش کمونیستی است. حزب ما عزم کرده که تمام تلاش های خود را به کار برد و به نوسازی جنبش کمونیستی ایران خدمت کند. ایفای نقش پیشرو و حتی ادامه حیات حزب ما - به عنوان حزب انقلابی و کمونیستی - در گرو این امر است. تولد پدیده نو، به تلاش تک تک رهبران، اعضاء و هواداران این حزب و همه کمونیست های ایران وابسته است. بدون شک ما در انتهای این پروسه به سطح بالاتری از دانش کمونیستی و کلکتیو کمونیستی روبرو خواهیم شد. مهم این نیست که نام کلکتیو چه باشد، مهم محتوای پیشرفته ای است که نمایندگی خواهد کرد.

از اینکه امروزه در جنبش کمونیستی ایران حزبی هست - هر چند کوچک - که بیماری را تشخیص داده و در جهت نجات بیمار تلاش می کند باید موجب رضایت خاطر هر کمونیستی باشد. متشکل بودن بخشی از کمونیستها در این حزب و تعهدشان به امر انقلاب و تلاش های منظم و با نقشه آنها شانس جنبش کمونیستی ایران را برای نوسازی افزایش می دهد. تبلیغ پراکندگی و «نفی تشکیلات با فرم کنونی» امری بسیار ضررمند و غیر مسؤولانه است.

رفیق شباهنگ راد! شما نمی توانید به نیروهای سیاسی چپ فراخوان دهید که اول خود را منحل کنند بعد دور هم جمع شوند و مشاوره کنند تا هدف روشن شود. این منطق وارونه است، این دمیدن شیپور از دهانه گشاد است. راه شما برای تغییر شرایط کنونی و پیروز شدن چیست؟ اولی ترین اصل هر فعالیت سیاسی یا جنبشی روشن کردن اهداف کوتاه مدت و درازمدت و افق مبارزه است. هدف ما نوسازی جنبش کمونیستی با مختصات و روشهای است که برشمرديم. هدف شما چیست؟ اگر در زمینه اهداف و مختصات این نوسازی سخنی دارید ما مشتاق شنیدن آن هستیم.

ما می دانیم که پروژه ای که پیشروی خود و جنبش کمونیستی ایران قرار داده ایم امری خطیر و سترگ است. می دانیم که لزوما همه علاقمندان به کمونیسم شانه به زیر بار چنین مسؤولت خطیری نخواهند داد. می دانیم که بسیاری ناقد ما باقی خواهند ماند و حتی فعالیت های ما را نفی خواهند کرد. به قول یکی از رفقای نسل جدید: «تا کسی می خواهد کاری انجام دهد، همه به وقت تلف کردن متهمش می کنند.» (۸) انتظار ما از چنین ناقدینی این است که از

چنین روشهایی دوری جویند و تلاش کنند با انگشت نهادن بر مسایل اساسی به جوشش فکری دامن زده و به ارتقاء مباحث یاری رسانند و فضای سر زنده و رفیقانه ای برای پیشبرد مباحث فراهم آورند.

کلام آخر!

از نظر حزب ما، کمونیست ها در دوره و زمانه ای قرار دارند که حین شرکت گسترده در مبارزه طبقاتی باید نقش فعالی در زمینه مبارزات تئوریک ایفاء کنند. در حزب ما عبارتی رایج است که وضعیت کنونی را به خوبی منعکس می کند. ما درعین دویدن (یعنی سازمان دادن پراتیک های انقلابی) باید مدام حرف بزنیم. (تئوریهای مان را نوسازی کنیم) یا آنطور که رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا می گویند: انقلاب فرهنگی در جریان راهپیمایی طولانی. این بیان جهت گیری مهم در برخورد به اوضاع کنونی جهان است. یعنی هم نیاز به نوسازی تئوریک است و هم پاسخگویی فعالانه به وظایف انقلابی بر پایه درک های جدید. اتخاذ چنین جهت گیری برای جنبش کمونیستی ایران با توجه به پاخیزی توده ها در سال گذشته از اضطراب بیشتری برخوردار شده است. حزب ما با چنین جهت گیری است که به مجموع وظایف تئوریکی و پراتیکی خود نگاه می کند.

اما متأسفانه هنوز اکثریت کمونیستها در نیافته اند که تئوری های تا کنونی برای انقلاب کردن کافی نیستند. سوختی که تا کنون جنبش کمونیستی با آن به حرکت خود ادامه می داد اگر که نگوئیم تمام شده ولی رو به اتمام است. اگر این واقعیت درک نشود، با وضعیتی به مراتب بدتر از امروز روبرو خواهیم شد. حتی اگر ما بزرگترین فداکاری های ممکن در صحنه عمل را سازمان دهیم - تا زمانی که تئوری کمونیستی پیشرفته تر از سابق در رأس فعالیت های ما قرار نگیرد - حاصل این فداکاریها در خدمت به قدرت رساندن طبقه کارگر و تغییر واقعی جامعه و جهان قرار نخواهد گرفت.

بیش از سی سال تحرک کمونیستها عمدتاً ناشی از گشتاور به جا مانده از موج اول انقلاب های پرولتری بود. دیگر انرژی ذخیره شده از موج قبل رو به پایان است. منبع انرژی جدیدی لازمست. یعنی نیاز به تئوریهای انقلابی تر، پیشرفته تر و صحیحتر داریم. تا بتوانیم انقلاب پرولتری را دوباره به صحنه جهان بازگردانیم. این است پیام اصلی بیانیه «کمونیسم بر سر دوراهی...»!

منابع و توضیحات:

۱ - دو نوشته انتقادی از رفیق شباهنگ راد به نام های «تاملی کوتاه بر راه کارهای پیشنهادی حزب کمونیست ایران م - ل - م» پیرامون کمونیسم بر سر دوراهی: پژمردگی یا شکوفائی» و «نگاهی دیگر به کمونیسم بر سر دو راهی پژمردگی یا شکوفائی» در وبلاگ جمعی از فعالین کارگری در آدرسهای زیر قابل دسترس است.

<http://j-f.blogfa.com/page/sh-mlm.aspx>

<http://j-f.blogfa.com/page/shaba-2.aspx>

متن اصلی بیانیه «کمونیسم بر سر دوراهی...» در حقیقت شماره ۴۹ در سایت سربداران قابل دسترس است.

www.sarbedaran.org

۲ - تمامی جمله ها و عبارات های داخل گیومه که در این مقاله پر رنگ شده اند از دو نوشتار انتقادی رفیق شباهنگ راد است.

- ۳ - در این زمینه رفیق شباهنگ راد می توانست به اسناد گوناگون حزب ما - مشخصا مباحث مربوط به نوسازی جنبش کمونیستی - رجوع کند. یا حداقل در انتظار می ماند تا دریابد که نقد و بازبینی برنامه حزب ما شامل چه نکاتی خواهد بود.
- ۴ - رجوع شود به مقاله باب اوکیان به نام «درباره فهمیدن و تغییر جهان» منتشره در نشریه حقیقت شماره ۲۹ شهریور ۱۳۸۵.
- ۵ - به نقل از کتاب «مبارزه مسلحانه هم ستراتژی هم تاکتیک» اثر مسعود احمد زاده.
- ۶ - رجوع شود به سند مهم «انقلاب و رهائی بشریت» اثر باب اوکیان - بخش «کار انقلابی معنا دار» و «در مورد راه و امکان انقلاب در آمریکا». این سند به زبان انگلیسی در سایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا قابل دسترس است.
- ۷ - برای آشنائی اولی با مباحث حول سنتز نوین به مقاله «آلن بادیو و کمونیسم - سنتز نوین باب اوکیان» - ریموند لوتا و مقاله «تجسم دوباره انقلاب و کمونیسم» - لنی ولف رجوع کنید. هر دو مقاله در سایت سربرداران قابل دسترس است.
- ۸ - به نقل از یادداشت ارسالی یکی از رفقاء در ارتباط با نقد شباهنگ راد.